

تحلیل وجود شناختی اشیای انضمامی: نظریه هسته‌ای و ایده مقولاتی جوهر ارسطویی

سید کامران فؤادمرعشی^۱

عبدالرسول کشفی^۲

چکیده

تحلیل وجود شناختی جزئی‌های انضمامی به ارتباط میان یک شیء انضمامی با صفات آن می‌پردازد. دو نظریه هسته‌ای پیتر سیمونز و نظریه مقولاتی جوهر ارسطویی از جمله نظریه‌هایی هستند که می‌توانند تبیین نسبتاً قابل‌قبولی برای سه مسئله «این‌همانی تمیز ناپذیرها»، «ضرورت‌گروری تندروانه» و «تغییر» ارائه دهند. برغم برتری‌های این دو نظریه نسبت به سایر نظریه‌های موجود، هر یک با اشکالاتی روبرو هستند. به نظر می‌رسد که نظریه ارسطویی در نشان دادن غیرقابل‌تحویل بودن انواع چندان موفق نیست یا دست‌کم توضیحی در این باره ارائه نمی‌دهد. نظریه سیمونز نیز به نوعی به نظریه ارسطویی بازگشت می‌کند. ضمن نشان دادن چالش‌های پیش روی هر نظریه، پیشنهاد نهایی مقاله آن است که می‌توان با الهام از نظریه سیمونز و معرفی نمودن رابطه‌ای بین کلی‌های چیستی، اصلاحی در نظریه ارسطویی پدید آورد تا بتواند از چالش تحویل‌ناپذیر بودن انواع عبور کند.

کلمات کلیدی: جوهر ارسطویی، نظریه هسته‌ای، تحلیل وجود شناختی اشیای انضمامی، متافیزیک تحلیلی.

kamranmarashi@yahoo.com

akashfi@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۳/۱۹

^۱ - کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران

^۲ - دانشیار دانشگاه تهران، نویسنده مسئول

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۰۶

۱- طرح مسئله

یکی از مسائل مورد بحث متافیزیک‌دان‌ها، تحلیل وجود شناختی جزئی‌های انضمامی^۱ است. منظور از جزئی‌های انضمامی یا اشیای جزئی هویت‌هایی هستند که اولاً جزئی، و ثانیاً موجوداتی زمانمند، مکان‌مند و ممکن هستند که در طول زمان مورد تغییر و دگرگونی قرار می‌گیرند (Loux, 1978, p 107). متافیزیک‌دان‌هایی که به وجود هویت‌هایی به نام ویژگی‌ها^۲ یا صفات معتقدند همگی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که هویت شیء جزئی ریشه در صفات آن شیء دارد. به عبارت دیگر، چیستی هر شیء و نحوه بودن آن ریشه در صفات همراه با آن دارد. ویژگی‌ها که با نام‌های صفات^۳ و کیفیات^۴ نیز خوانده می‌شوند، به‌طور کلی به‌عنوان صفاتی تعریف می‌شوند که به یک شیء اسناد داده می‌شوند. می‌توان اشیای جزئی را به‌صورت کل‌هایی^۵ در نظر گرفت که شامل مقوم‌هایی^۶ هستند. برخی متافیزیک‌دان‌ها این مقوم‌ها را منحصر به ویژگی‌ها می‌دانند و برخی دیگر به هویت‌های دیگری به‌عنوان مقوم علاوه بر ویژگی‌ها معتقد هستند. تحلیل وجود شناختی اشیای جزئی «در درجه اول، عبارت است از مشخص کردن هر یک از هویت‌هایی که به‌عنوان مقوم‌های آن شیء ایفای نقش می‌کنند؛ و در درجه دوم، شناسایی انواع رابطه‌هایی است که این هویت‌ها با یکدیگر دارند» (لاکس، ۲۰۱۶، ص ۱۶۱).

حال پرسشی که با آن روبرو هستیم آن است که «ارتباط میان یک جزئی انضمامی و صفاتی که به آن نسبت می‌دهیم چیست؟» (Loux, 2001, p 95). به عبارت دیگر «آیا ویژگی‌ها، صفات اشیای جزئی هستند یا اشیاء جزئی فقط بسته‌ای از ویژگی‌ها هستند؟» (Armstrong, 2005, Vol. 144, p 309) و «چگونه ویژگی‌ها بر روی جزئی‌هایی که واجد آنها هستند، قرار می‌گیرند؟» (Ibid, p 311).

در پاسخ به این پرسش‌ها با سه نظریه روبرو هستیم:^۷ نظریه بسته‌ها،^۸ نظریه زیرنهاد^۹ و نظریه جوهر ارسطویی.^{۱۰} بنا بر «نظریه بسته‌ها» اشیاء جزئی برساخته‌ای از ویژگی‌ها هستند و صفات به‌عنوان تنها مقوم‌های شیء تلقی می‌شوند. در «نظریه زیر نهاد» اشیاء جزئی علاوه بر ویژگی‌ها، هویت دیگری به نام «زیر نهاد» نیز دارند که مقوم شیء و حمل‌کننده ویژگی‌ها است. هر دو نظریه در این امر مشترک هستند که جزئی‌های انضمامی را قابل تحویل^{۱۱} به هویت‌های پایه‌ای‌تر می‌دانند. برخلاف این دو نظریه، «نظریه جوهر

ارسطویی» که برگرفته از کتاب مقولات ارسطو است، جزئی‌های انضمامی را نمونه‌ای از هویتی به نام نوع^{۱۲} می‌داند که مقوم شیء بوده و درعین حال غیرقابل تحویل به ویژگی‌ها است. به عقیده ارسطو اشیای جزئی نیز به واسطه تعلق به انواع، هویت‌هایی غیرقابل تحویل^{۱۳} به هویت‌های پایه‌ای‌تر هستند.

قابل تحویل بودن و غیرقابل تحویل بودن اشیای جزئی پیامد مهمی دارد. یک متافیزیک-دان در پاسخ به این پرسش که «چه چیزهایی وجود دارند»^{۱۴}، فهرستی از موجوداتی را، که به وجود آن‌ها باور دارد، بیان می‌کند. اعضای این فهرست، مقولات وجود شناختی^{۱۵} وی هستند. درواقع مقولات هویت‌هایی پایه‌ای هستند که خود قابل تحویل به هویت‌های دیگر نیستند و سایر موجودات را می‌توان بر مبنای آن‌ها تحلیل کرد. زمانی که بپذیریم اشیای جزئی هویت‌هایی قابل تحویل هستند، پذیرفته‌ایم که این اشیای هویت‌های پایه نیستند و بر اساس دیگر هویت‌های پایه قابل تحلیل‌اند. در صورتی که بپذیریم اشیای جزئی غیرقابل تحویل هستند، بدان معنی است که اشیای جزئی خود هویت‌هایی پایه‌ای هستند و برساخته‌ای از اجزای دیگر نیستند.

در میان بحث‌های انجام‌گرفته بین مدافعان و مخالفان، ابتدایی‌ترین نسخه از نظریه بسته‌ای با سه اشکال این‌همانی تمیز ناپذیرها،^{۱۶} ضرورت گروهی تندرانه^{۱۷} و تغییر روبرو می‌شود. بنا بر اشکال این‌همانی تمیز ناپذیرها، مدافعان نظریه بسته‌ها باید انکار کنند که امکان دارد اشیای متمایزی محقق باشند که به لحاظ کیفی یکسان هستند. از آنجاکه نظریه بسته‌ای همه ویژگی‌های شیء را مقوم آن می‌داند، بنابراین وجود هر ویژگی برای آن شیء ضروری خواهد بود. در این صورت ما نمی‌توانیم هیچ ویژگی را به صورت امکانی به شیء نسبت دهیم و این خلاف شهود ماست. از سوی دیگر، بر مبنای شهود پیشا فلسفی‌مان، اشیای باوجود تغییراتی که می‌پذیرند، یکسان باقی می‌مانند. تغییر همواره مشتمل بر جایگزینی در صفات شیئی است. از آنجاکه بنا بر نظریه بسته‌ها اشیای چیزی جز بسته‌هایی از صفات نیستند، شیئی که تغییر می‌کند، از حیث عددی متفاوت با شیئی است که پدید می‌آید. بنابراین، ما نمی‌توانیم توضیح مناسبی برای تغییر ارائه دهیم. به نظر می‌رسد که مدافعان نظریه بسته‌ای برای رفع این اشکالات از دو نوع راه‌حل بهره‌جسته‌اند. یا کوشیده‌اند تا با ایجاد اصلاحاتی در نسخه ابتدایی از این اشکال‌ها عبور کنند و یا با تمسک

به سایر نظرات متافیزیکی همچون استفاده از نظریه همتمایی^{۱۸} در معناشناسی موجهات، مطلق‌گروی^{۱۹} درباره زمان و مکان و پذیرش تصرم‌گروی^{۲۰} به‌جای ثبات‌گروی^{۲۱} نظریه خود را از این سه اشکال مبرا سازند. از میان تقریرهای نظریه بسته‌ای که بدون تمسک به سایر مسائل متافیزیکی و صرفاً با تقریری جدید از این نظریه در نگاه نخست از هر سه اشکال بیان‌شده مبرا می‌شود، نظریه هسته‌ای^{۲۲} پیتر سیمونز^{۲۳} است. ایده مقولاتی جوهر ارسطویی نیز به‌طور قابل‌قبولی از این سه اشکال عبور می‌کند.^{۲۴} به‌زعم نگارندگان هر دو نظریه می‌توانند یکی از گزینه‌های قابل‌قبول و یا دست‌کم موردتوجه یک متافیزیک دان باشند.

در این نوشتار، بحث خود را صرفاً به این دو نظریه محدود می‌کنیم. ابتدا هر یک از این دو نظریه را توضیح خواهیم داد. در توضیح ایده ارسطویی علاوه بر گفته‌های ارسطو، بر تقریر جانانان لوی^{۲۵} از این ایده به‌عنوان یکی از مدافعان جدی آن متمرکز هستیم. در ادامه، نشان می‌دهیم که این دو نظریه نیز به‌رغم برتری‌هایی که دارند خود با چالش‌هایی مواجه هستند. در پایان، می‌کوشیم تا با الهام از ایده سیمونزی، پیشنهادهایی به‌منظور تصحیح در ایده ارسطو بیان کنیم. شاید بتوان نظریه‌ای جدید بنا کرد تا دست‌کم با چالش‌های این دو نظریه روبرو نباشد. بنابراین، در این مقاله نشان می‌دهیم که:

۱. غیر قابل‌تحویل نبودن انواع یکی از نقدهای جدی بر نظریه ارسطویی است.
۲. برهان جانانان لوی در اثبات تمایز میان کلی‌های جوهری و غیر جوهری منتج نیست.
۳. با اقامه برهانی جدید از سوی نگارندگان، تمایز میان کلی‌های جوهری و غیر جوهری را اثبات می‌کنیم.
۴. پیشنهادی جهت اصلاح نظریه جوهر ارسطویی بیان می‌شود.

در این بحث یک پیش‌فرض وجود دارد و آن این است که درباره مسئله کلی‌ها،^{۲۶} قائل به نام‌گروی تندروانه^{۲۷} نیستیم. مسئله کلی‌ها به بررسی این پرسش می‌پردازد که آیا کلی‌ها وجود دارند یا خیر. به‌طور کلی، سه نظریه در پاسخ به این پرسش وجود دارد (Morland, 2001, p 2): نظریه واقع‌گرایی^{۲۸}، نظریه نام‌گروی معتدل^{۲۹} و نام‌گروی تندروانه. دو نظریه نخست وجود ویژگی‌ها را تصدیق می‌کنند اما نظریه سوم خیر. پیش‌تر اشاره شد که در مسئله جوهر به دنبال ارائه تبیینی میان صفات یک شیء و خود شیء هستیم. نام گروان

تندروانه به‌طور کلی وجود ویژگی‌ها را انکار می‌کنند. بنابراین، ورود به بحث جوهر برای آن‌ها بی‌معنی است. در واقع آن‌ها نیازی نمی‌بینند تا پاسخی برای پرسش رابطه میان صفات و شیء بیابند. زیرا اساساً صفتی وجود ندارد و تنها اشیای جزئی موجودند و جزئی‌های انضمامی را هویت‌هایی تحلیل ناپذیر می‌دانند که ساختار وجود شناختی ندارند. بنابراین، یکی از پیش‌فرض‌های مهم این مقاله آن است که درباره مسئله کلی‌ها نام‌گرای تندروانه نیستیم.

۲- شرح و بررسی نظریه جوهر ارسطویی

۲-۱. ایده مقولاتی جوهر ارسطویی

ارسطو هم در کتاب مقولات و هم در کتاب متافیزیک درباره جوهر سخن می‌گوید. ایده اصلی او در کتاب متافیزیک و تحلیلی که از ساختار اشیای انضمامی ارائه می‌دهد بر پایه نظریه ماده و صورت است. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، در این نوشتار ما تنها به ایده جوهر در کتاب مقولات می‌پردازیم که در آن بحثی از نظریه ماده و صورت عنوان نشده است. فیلسوفان معاصر که مدافع ایده جوهر ارسطویی هستند، اغلب نظریه ماده و صورت را با اشکالاتی همراه می‌بینند. بنابراین تنها از ایده جوهر بر مبنای کتاب مقولات دفاع می‌کنند.

ارسطو بحث خود را با یک وجود شناسی چهار مقوله‌ای^{۳۰} آغاز می‌کند. در بخش دوم از کتاب مقولات، ارسطو موجودات را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

«۱. در بین موجودات برخی حمل بر موضوعی می‌شوند ولی خود در هیچ موضوعی نیستند. مانند «انسان» بر موضوعی مثلاً «فلان انسان» [سقراط] محمول واقع می‌شود اما در هیچ موضوعی نیست.

۲. بعضی دیگر در «موضوع» اند اما مقول بر هیچ موضوعی نمی‌شوند. مقصود من از «در موضوع»، بودن در چیزی است بدون آنکه جز آن باشد و با این‌همه نتواند جدا از محلی که در آن است وجود داشته باشد. مثلاً این دانش خاص دستور زبان در موضوع است، یعنی در نفس است، اما بر هیچ موضوعی حمل نمی‌شود یا این

سفیدی خاص در موضوعی است، یعنی در جسم است - چه در واقع هر رنگی در جسمی است - اما بر هیچ موضوعی حمل نمی‌شود.

۳. برخی موجودات دیگر هم مقول بر موضوع‌اند، و هم در موضوع. مانند دانش که در موضوع است یعنی حال در نفس است و بر موضوعی مثلاً دستور زبان هم قابل حمل است.

۴. بالاخره برخی دیگر نه در موضوع‌اند و نه قابل حمل بر موضوع. مانند «فلان انسان» یا «فلان اسب». زیرا هیچ موجودی از این قبیل نه در موضوعی است و نه قابل حمل بر موضوعی.

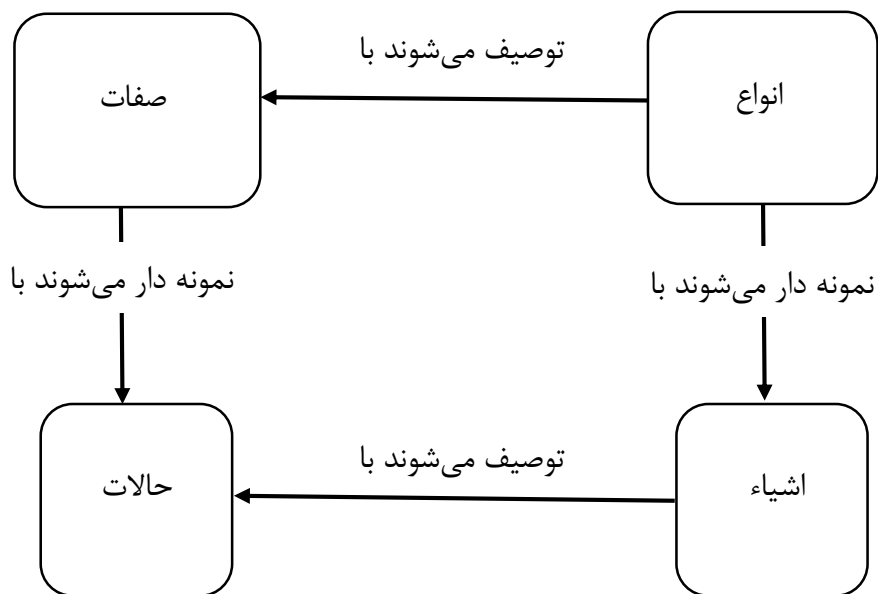
به‌طور کلی آنچه فرد است و عددی یکی است، هرگز نمی‌تواند به هیچ موضوعی حمل شود. اما بعضی از این‌ها می‌توانند در موضوعی باشند، مانند این دستور زبان خاص که در نفس است» (ارسطو، ۱۹۹۹، 1a20-1b9).

او موجودات را با استفاده از دو معیار «بر موضوعی حمل شدن» و «در موضوعی بودن» به چهار دسته طبقه‌بندی می‌کند: انواع (اجناس)، صفات جزئی، صفات کلی و افراد. افراد و انواع (اجناس) در بیان ارسطو به ترتیب جوهر نخستین و جوهر ثانی نامیده می‌شوند. با توجه به اینکه ارسطو برای دو مورد آخر نامی قرار نمی‌دهد، مورد سوم را «صفت کلی» و مورد چهارم را «حالت»^{۳۱} یا به اصطلاح معاصرین «تروپ» می‌نامیم؛ البته تروپ ارسطویی با تروپ دی. سی. ویلیامز^{۳۲} به لحاظ وجود شناختی متفاوت است (Broackes, 2006, Vol. 106, p 154). اگرچه در هر دو، تروپ‌ها اموری جزئی هستند اما در نظر ویلیامز تروپ‌ها هویت‌هایی بنیادی به‌عنوان بلوک‌های سازنده جهان هستی هستند و برای تحقیقشان نیازمند موضوع نیستند. در دیدگاه ارسطو، این صفات جزئی یا تروپ‌ها متأخر از شیءند و برای تحقیقشان وابسته به اشیاء جزئی هستند.

بنا بر برخی نقدها،^{۳۳} تعریف ارسطو از جوهر نخستین به لحاظ منطقی با اشکالاتی همراه است و می‌توان آن را به چالش کشید. با توجه به اینکه ارزیابی این نقدها و راه‌حل‌های آن‌ها موضوع بحث ما نیست، از آن‌ها عبور می‌کنیم. عدم موفقیت ارسطو در ارائه تعریفی منطقی از جوهر، منجر به ابطال نظری وجود شناختی او نمی‌شود. مسئله بر سر آن است

که چرا باید چنین وجودشناسی را بپذیریم و نظریه او را نسبت به نظریه‌های بدیل مورد ارزیابی قرار دهیم.

جاناتان لوی، به جای دو معیار «به موضوعی حمل شدن» و «در موضوعی بودن» که ممکن است از وضوح کافی برخوردار نباشند، از دو معیار دیگر برای تعیین تمایز این چهار مقوله استفاده می‌کند: «نمونه دار کردن»^{۳۴} و «توصیف کردن»^{۳۵} (Lowe, 2015, pp 70-71). وی با پیشنهاد یک مربع وجود شناختی^{۳۶} ارتباط این چهار مقوله را با یکدیگر نشان می‌دهد. (شکل ۱)



شکل ۱- مربع وجود شناختی

در این وجود شناسی ما با دو نوع هویت کلی روبرو هستیم. کلی‌های جوهری و کلی‌های غیر جوهری که به ترتیب می‌توان آن‌ها را کلی‌های چیستی^{۳۷} و کلی‌های چگونگی^{۳۸} نامید (Loux, 2015, p 41). برای روشن شدن تمایز میان این دو دسته کلی دو جمله زیر را در نظر بگیرید (Lowe, 2009, p 29):

(۱) این مداد زرد است.

(۲) رخس اسب است.

در جمله (۱) از چگونگی این مداد سخن می‌گوییم درحالی‌که در جمله (۲) چیستی یک شیء را مشخص می‌کنیم.

این چهار مقوله با دو رابطه «توصیف کردن» و «نمونه دار کردن» به یکدیگر مرتبط هستند. می‌توان گفت که صفات و حالات، هویت‌هایی توصیف‌گرند^{۳۹} درحالی‌که جوهرهای نخستین و ثانی هویت‌هایی توصیف‌پذیرند^{۴۰}. جوهرهای ثانی و صفات هویت‌های نمونه‌پذیر^{۴۱} و جوهرهای نخستین و حالات، هویت‌های نمونه‌سازند^{۴۲}. در رابطه «توصیف کردن» از «چگونگی» شیء و در رابطه «نمونه دار کردن» از «چیستی» شیء سخن می‌گوییم.

علاوه بر این دو رابطه، یک رابطه قطری نیز میان صفات و جوهرهای فردی وجود دارد که لوی آن را رابطه «مصدق بخشیدن»^{۴۳} می‌نامد. علی‌رغم آنکه این رابطه متفاوت از رابطه «نمونه دار کردن» و «توصیف کردن» است اما قابل تحویل به این دو رابطه است. زیرا هر رابطه مصداق بخشی چنانکه از روی شکل ۱ می‌توان دید، مجموع یک رابطه «توصیف کردن» و «نمونه دار کردن» است.^{۴۴} برای روشن نمودن تمایز میان این سه رابطه، لوی از یک مثال استفاده می‌کند:

«یک گوجه‌فرنگی رسیده نوع گوجه‌فرنگی را نمونه دار می‌کند، یک قرمزی خاص، آن را توصیف می‌کند. این گوجه‌فرنگی، ویژگی یا کلی غیر جوهری قرمزی را مصداق می‌بخشد. در مقابل، قرمزی خاص این گوجه‌فرنگی، ویژگی قرمزی را نمونه دار می‌کند و نوع گوجه‌فرنگی را ویژگی قرمزی توصیف می‌کند» (Ibid, p 22).

می‌توان گفت در رابطه «نمونه دار کردن» شیء جزئی نمونه‌ای از آن هویت کلی است و به عبارت دیگر، جزئی و کلی هر دو هویت یکسانی دارند، درحالی‌که در مصداق بخشیدن، کلی با جزئی مصداق بخش خود هویت یکسانی ندارد.

اکنون نوبت آن است که تحلیل وجود شناختی اشیای انضمامی را بر مبنای این وجودشناسی چهار مقوله‌ای توضیح دهیم. طبق این نظریه جزئی‌های انضمامی هویت‌هایی پایه‌ای یا به نحو تقلیل ناپذیری بنیادین می‌باشند. ساختار وجود شناسی یک شیء انضمامی، شامل یک ذات است که همان نوعی است که شیء آن را نمونه دار کرده است

و یک شیء به واسطه آن که نمونه‌ای از آن نوع است دارای تعدادی صفات ضروری است و نه برعکس. همچنین یک شیء دارای تعدادی صفات عرضی است که شیئی این صفات را مصداق بخشیده است. بنابراین، ما با یک کل مرکب روبرو هستیم که اجزای شیء، مقوم‌های آن نیستند، بلکه صرفاً ذات شیء (نوع) مقوم آن است. ویژگی‌های عرضی شیء گرچه در کل شیء حضور دارند اما نقش مقوم را برای شیء ندارند.

در پایان باید خاطر نشان کرد که ارسطویی‌ها همه جزئی‌های انضمامی را جوهر نمی‌دانند و بنا بر ادعای مایکل لاکس، خود ارسطو در به‌کارگیری این واژه فوق‌العاده سخت‌گیر بوده است. (لاکس، ۲۰۱۶، ص ۲۰۹) واژه جوهر، تنها بر افراد موجودات زنده یعنی گیاهان، حیوانات و افراد انسان (انواع زیستی) و امور عنصری اطلاق می‌شود. امور عنصری در نظر ارسطو عناصر اربعه شامل آب، باد، خاک و آتش است و در نظر ارسطوییان معاصر عناصری هستند که در ترکیب مادی اشیاء حضور دارند.

۲-۲. تمایز مقولی میان ویژگی‌های نوعی و غیر نوعی

پرسش اصلی بحث آن بود که آیا می‌توان اشیا را به ویژگی‌ها^{۴۵} تحویل نمود یا آن که اساساً میان آن‌ها تمایز مقوله‌ای وجود دارد. دیدیم که در دیدگاه ارسطویی علاوه بر ویژگی‌ها و اشیاء جزئی، مقوله کلی دیگری به نام نوع وجود دارد که خود قابل تحویل به ویژگی‌ها نیست و اشیاء جزئی نیز به دلیل آنکه به این انواع تعلق دارند نیز قابل تحویل به ویژگی‌ها نیستند. به عبارت دیگر، مبنای نظریه جوهر ارسطویی بر وجود هویتی به نام نوع استوار است. اما به نظر می‌رسد که این نظریه با یک چالش مواجه است و آن این که ارسطویی‌ها برای تکمیل نظریه خود باید نشان دهند که انواع قابل تحویل به ویژگی‌های غیر نوعی نیستند. در صورتی که تمایز مقولی میان انواع و ویژگی‌های غیر نوعی را اثبات کنند، آنگاه به دلیل آن که اشیاء جزئی نمونه انواع خویش هستند، میان آن‌ها و ویژگی‌هایشان تمایز مقوله‌ای برقرار خواهد بود. در اثبات تمایز میان ویژگی‌های کلی و انواع جوهری و اینکه چرا اساساً ضروری است دو نوع متفاوت از کلی‌ها را در نظر بگیریم، یک برهان از جانانان لوی به نام «برهان نمونه دار کردن»^{۴۶} را مورد بررسی قرار می‌دهم. پس از آن برهانی از سوی نگارندگان برای اثبات این تمایز اقامه می‌شود.

۲-۲-۱. برهان نمونه دار کردن

برهان نمونه دار کردن، با این مقدمه آغاز می‌شود که تمایز میان کلی‌ها و جزئی‌ها - بدون آن که بخواهیم خودمان را به نظریه‌ای خاص درباره کلی‌ها متعهد کنیم - را می‌توان بر مبنای رابطه وجود شناختی «نمونه‌دار کردن» توضیح داد. هر جزئی باید نمونه‌ای از یک کلی باشد و هر کلی باید حداقل قابل نمونه دار شدن به وسیله یک جزئی باشد. بنابراین، جزئی‌ها فقط نمونه‌ای از کلی‌ها هستند و کلی‌ها فقط هویت‌هایی هستند که نمونه‌ها آن‌ها را دارند یا می‌توانند داشته باشند. بنابراین، هر موجودی یا یک جزئی است و یا یک کلی، نه هر دو و نه هیچ کدام. لوی این برهان را چنین تقریر می‌کند: «دابین^{۴۷} را به عنوان یک جوهر فردی در نظر می‌گیریم. دابین یک جزئی است و باید یک نمونه از یک کلی باشد. اما نمونه‌ای از کدام کلی است؟ فرض کنید خودمان را تنها به ویژگی‌های کلی مانند سفیدی و سنگینی محدود کنیم. دابین هم سفید است و هم سنگین. آیا می‌توانیم بگوییم که دابین یک نمونه از سفیدی است؟ اگر این را بگوییم مطمئناً باید بگوییم که یک نمونه از سنگین نیز هست. این اشاره می‌کند که یک جزئی یکسان می‌تواند یک نمونه از دو ویژگی کلی متمایز باشد. این به این معنا است که بگوییم، دو نمونه-ویژگی^{۴۸} از دو ویژگی کلی متفاوت، ممکن است عدا این همان باشند. در حقیقت، این امر مستلزم آن است که ویژگی‌های کلی توصیف‌کننده دابین به وسیله خود دابین هم-نمونه^{۴۹} شده‌اند، به طوری که او عدا با هریک از آن‌ها این همان است و یکی از آن‌هاست. اما در اینجا مشکلی وجود دارد. ما یک روش استاندارد برای ارجاع به نمونه-ویژگی‌ها داریم. اگر S یک جوهر فردی است که F است، - F نشان‌دهنده ویژگی کلی F بودن است - آنگاه ما به نمونه متناظر F بودن به عنوان «F بودن S» ارجاع می‌دهیم. به عنوان مثال، ما به سفیدی دابین و سنگینی دابین به عنوان موجوداتی ارجاع می‌دهیم که نمونه‌های مرتبط با کلی‌های سفیدی و سنگینی هستند و دابین را توصیف می‌کنند. اما بنا بر پیشنهاد اینجا، دابین خود نمونه مرتبط با هر دوی این کلی‌هاست. و این به این معنا است که سفیدی دابین این همان با سنگینی دابین است و هر دوی آن‌ها این همان به خود دابین. اما این به نظر نادرست می‌رسد. در پایان مطمئناً هیچ ارتباط ضروری بین سفیدی دابین و سنگینی دابین برقرار نیست. زیرا دابین می‌تواند سفید نباشد بدون آن که سنگین نباشد. با این حال، اگر سفیدی

دابین فقط دابین است، آنگاه وقتی موجود بودن سفیدی‌اش متوقف می‌شود، موجودیت دابین و سنگینی او نیز متوقف می‌شود» (Lowe, 2015, p 78-79).

فرض کنیم که تنها اشخاص جزئی و ویژگی‌های کلی وجود دارند. (فرض خلف) با در نظر گرفتن این که رابطه جزئی‌ها و کلی‌ها رابطه نمونه دار کردن است و هر جزئی باید نمونه‌ای از یک کلی باشد، آنگاه اگر شیء جزئی، خود، نمونه ویژگی‌های کلی‌اش باشد، به این نتیجه متناقض می‌رسیم که به‌عنوان مثال نمونه‌های ویژگی‌های سفیدی و سنگینی و خود شیء جزئی، همگی این همان هستند. استدلال را به شکل زیر صورت‌بندی می‌کنیم:

مقدمه ۱: هر جزئی باید نمونه یک کلی باشد.

مقدمه ۲: اگر میان انواع و ویژگی‌های کلی تمایز مقوله‌ای وجود نداشته باشد، آنگاه شیء «الف» خود نمونه ویژگی‌های کلی‌اش خواهد بود.

مقدمه ۳: اگر شیء «الف» خود نمونه ویژگی‌های کلی باشد، آنگاه نمونه ویژگی‌های نمونه دار شده با یکدیگر این همان هستند.

مقدمه ۴: نمی‌توان پذیرفت که ویژگی‌های نمونه دار شده با یکدیگر این همان هستند.

نتیجه: میان انواع و ویژگی‌های کلی تمایز مقوله‌ای وجود دارد.

به نظر نگارندگان این استدلال نمی‌تواند منتج باشد. دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات مقدمه (۱) وجود ندارد. لوی در این استدلال خود را به این قید مقید می‌کند که هر جزئی فقط باید نمونه‌ای از «یک» کلی باشد. یک شیء جزئی می‌تواند مجموعه‌ای از نمونه-ویژگی‌ها (تروپ‌ها) باشد یا نمونه‌ای از مجموعه ویژگی‌های کلی باشد. گویی در این استدلال جاناتان لوی، شیء جزئی را امری غیرقابل تحویل می‌داند تا با در نظر گرفتن حالت‌هایی مانند مجموعه ویژگی‌های کلی یا تروپ‌ها مانع از رسیدن به نتیجه متناقض شود. به نظر نمی‌رسد که این استدلال بتواند، تمایز مقولی میان انواع و ویژگی‌ها را نشان دهد. در واقع در اینجا نوعی مصادره به مطلوب رخ داده است. هدف نهایی از این برهان آن است که با نشان دادن تمایز مقوله‌ای میان انواع و ویژگی‌ها، نهایتاً غیرقابل تحویل بودن شیء به ویژگی‌هایش نشان داده شود. اما به نظر می‌رسد در اینجا غیرقابل تحویل بودن شیء پیش‌فرض گرفته شده است.

۲-۲-۲. برهان چستی و چگونگی

ادعای اصلی این برهان آن است که ویژگی‌های کلی غیر نوعی، نمی‌توانند شرایط هویتی خاصی برای اشیائی که آن‌ها را مصداق می‌بخشند، فراهم کنند. به عبارت دیگر، ویژگی‌ها هویت‌ساز نیستند و نمی‌توانند فردیت اشیا را به آن‌ها اعطا کنند و آن‌ها را متمایز و متفاوت از امور دیگر کنند.

پیش از تقریر اصلی برهان، نگارندگان با طرح یک مثال تلاش می‌کنند تا هویت‌ساز نبودن ویژگی‌ها را نشان دهند. فرض کنید، در سفر به یک جزیره شخصی با شیء مجهولی آشنا می‌شود که ما تاکنون آن را ندیده‌ایم و او سعی می‌کند هویت آن را برای ما روشن کند. برای این منظور وی مجموعه صفات لطیف بودن (نرم بودن)، سبز بودن و سبک بودن (از نظر وزنی) را بیان می‌کند. به نظر نمی‌رسد این صفات بتواند کمک چندانی در تعیین هویت آن شیء مجهول کند. زیرا این صفات هم می‌تواند ویژگی‌های یک پرنده مانند طوطی باشد و هم می‌تواند صفات یک گیاه کوچک. اگر به جای این صفات صرفاً بگویید که آن یک پرنده است یا یک گیاه، هویت آن را بهتر مشخص کرده‌است. این استدلال را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

مقدمه ۱: اگر میان این دو دسته از کلی‌ها تمایز مقولی وجود نداشته باشد، آنگاه هر دو دسته باید بتوانند هویت و چستی شیئی را آشکار سازند.

مقدمه ۲: ویژگی‌های کلی غیر نوعی شرایط هویتی خاصی فراهم نمی‌کنند و نمی‌توانند چستی شیئی را آشکار سازند.

مقدمه ۳: ویژگی‌های کلی جوهری (انواع) چستی شیئی را بیان می‌کنند.

مقدمه ۴: بنابر مقدمه‌های (۲) و (۳)، تنها یک دسته چستی شیئی را آشکار می‌کند و هر دو دسته نمی‌توانند این‌گونه باشند.

نتیجه: این دو دسته از کلی‌ها تمایز مقولی دارند و یکی برساخته دیگری نیست. بنابراین، باید اذعان داشت که «مشخص کردن صفات یک شیء تنها به ما خواهد گفت که آن شیء شبیه چیست. اما اگر ما نخواهیم بدانیم که آن شیء شبیه چیست، بلکه خواهیم بدانیم که آن شیء چیست، باید با مشخص کردن یک جوهر ثانوی، بگوییم که آن شیء از چه نوعی است» (Broackes and Hacker, 2004, Vol. 78, p 61).

تا اینجا می‌توان پذیرفت که ایده ارسطویی از چالش نخست یعنی اثبات تمایز مقولی میان ویژگی‌های غیرجوهری و انواع عبور می‌کند.

۲-۳. غیر قابل تحویل بودن ویژگی‌های نوعی به سایر ویژگی‌های چیستی

تا اینجا نشان داده شد که ارسطویی‌ها می‌توانند تمایز مقوله‌ای میان کلی‌های چیستی (جوهری) را با کلی‌های چگونگی (غیر جوهری) نشان دهند. می‌توان پذیرفت که نمی‌توان اشیا را به ویژگی‌هایی از سنخ چگونگی تحویل داد و اساساً با این سخن موافق بود که این ویژگی‌ها آن قدر غنی نیستند که بتوانند کلی‌های جوهری را بسازند. ادعای نظریه ارسطویی این است که انواع قابل تحویل به ویژگی‌های غیر نوعی نیستند. اما می‌توان پرسید که آیا کلی‌های جوهری به ویژگی‌های چیستی هم قابل تحویل نیستند؟ به‌طور نمونه، آیا نمی‌توان نخست یک نوع و پس‌از آن یک شیء را برحسب ویژگی‌های جنسی و فصلی تحویل کرد؟ به‌زعم نگارندگان، نکته‌ای آزاردهنده در ایده ارسطویی وجود دارد. طرفداران این ایده یک کلی جوهری یا به‌طور دقیق‌تر نوع را قابل تحویل به ویژگی‌ها نمی‌دانند و مقصود آن‌ها این است که نمی‌توان آن‌ها را به ویژگی‌های موردنظر تجربه‌گروان فروکاست. در نظر تجربه‌گروان تنها ویژگی‌هایی که با حس و درون‌بینی دریافت می‌شوند وجود دارند و سایر ویژگی‌ها برساخته‌ای از این امور هستند. اما اگر خود را تنها به وجود این دسته از ویژگی‌ها محدود نکنیم، به نظر می‌رسد که هر کلی جوهری به نوبه خود دارای ویژگی‌هایی است و ذهن ما تمایل دارد که آن‌ها را به ویژگی‌هایی دیگر از نوع ویژگی‌های چیستی تحلیل و تجزیه کند. به‌طور نمونه ما تمایل داریم که ویژگی نوعی انسان را به دو ویژگی حیوان و ناطق که هر دو ویژگی‌های چیستی هستند، تحلیل کنیم. چگونه است که منشأ این ویژگی‌ها نوع است و نه این که نوع برساخته‌ای از این ویژگی‌ها باشد؟ مثلاً چون سقراط انسان است ناطق است و نه چون ناطق است انسان است. شاید بتوان یک مجموعه از ویژگی‌های فصلی را در نظر گرفت که همگی سازنده چیستی شیء و مقوم آن هستند.

تا جایی که نگارندگان اطلاع دارند، پاسخ درخوری برای پرسش بالا یافت نمی‌شود. در صورتی که نتوان پاسخی مناسب فراهم نمود، آنگاه شاید بتوان ادعا کرد که اشیاء جزئی

برساخته‌ای از مجموعه‌ای از ویژگی‌های چستی هستند که رابطه یا رابطه‌هایی با یکدیگر برقرار می‌کنند و در این صورت پایه ای بودن اشیاء جزئی قابل انکار خواهد بود.

۳- شرح و بررسی نظریه سیمونز

۳-۱. نظریه هسته‌ای سیمونز

پیتر سیمونز، تقریری از یک نظریه بسته‌ای ارائه می‌دهد که در آن تروپ‌ها اعضای تشکیل‌دهنده بسته هستند. بنا بر نظریه او هر شیئی که بسته‌ای کامل از ویژگی‌ها است را می‌توان به دو زیر بسته تقسیم نمود: یک بسته هسته‌ای داخلی^{۵۰} و یک حاشیه بیرونی^{۵۱} و هویت افراد به‌جای آن که با کل بسته شناسایی شود تنها با هسته شناسایی می‌شود. به عبارت دیگر، یک شیء این همان با مجموعه‌ای از همه ویژگی‌هایش نیست، بلکه این همان با بسته‌ای شامل زیرمجموعه‌ای از آن ویژگی‌هاست.

بنابراین، تروپ‌های تشکیل‌دهنده یک شیء به دو زیرمجموعه تقسیم می‌شوند و یکی از آن‌ها هسته شیء خواهد بود و از این‌روی سیمونز نظریه خود را نظریه هسته‌ای نام می‌نهد. تروپ‌هایی که در این زیرمجموعه قرار دارند، تروپ‌های ضروری شیء و تروپ‌های خارج از این زیرمجموعه تروپ‌های امکانی شیء هستند. می‌توان گفت که یک شیء تنها ویژگی‌هایی را به صورت ضروری دارد که به هسته‌اش تعلق دارد و تنها آن ویژگی‌هایی را به صورت عرضی دارد که به حاشیه‌اش تعلق دارد. به‌طور رسمی‌تر، نظریه سیمونز را می‌توان چنین بیان نمود (Van Cleve, 1985, Vol. 47, p 99):

«فرد X ویژگی F را دارد اگر و تنها اگر یک بسته کامل از ویژگی‌های متقابلاً هم نمونه یافته به نام Y موجود باشد به‌طوری‌که:

۱- X یک زیر بسته در میان Y است.

۲-۱ یا F یک عضو از بسته X است که در این حالت X ویژگی F را به‌طور ضروری دارد.

۲-۲ یا F یک عضو از بسته X نیست اما عضوی از بسته Y است که در این صورت بسته X

ویژگی F را به صورت عرضی دارد.»

به نظر می‌رسد که این نظریه یک تبیین به ما بدهکار هست و آن این است که چه چیزی عامل قرارگرفتن یک ویژگی در هسته داخلی یا حاشیه بیرونی می‌شود. این نظریه باید

بتواند یک راه اصولی برای تمایز وجودشناختی میان ویژگی‌هایی ضروری و ممکن ارائه داد. ایده سیمونز این است که در میان همه تروپ‌های هم-ضروری که با یک شیء مرتبطاند، مجموعه‌ای شامل تروپ‌های ضروری است که «همه آن‌ها با یکدیگر به‌طور درونی در یک شیوه خیلی دقیق مرتبطاند: همه آن‌ها به‌گونه‌ای هستند که اگر وجود هر یک از این تروپ‌ها در این زیرمجموعه متوقف شود، بقیه تروپ‌ها وجود نخواهند داشت» (Loux, 2015, p 22).

۳-۲. نقض ایده اصلی نظریه بسته‌ها در نظریه سیمونز

به نظر می‌رسد که راه‌حل سیمونز برای تمایز میان دو زیرمجموعه می‌تواند نظریه او را با مشکلاتی روبرو کند. دیدیم که تروپ‌های درون هسته شیء به‌گونه‌ای با یکدیگر رابطه دارند که اگر یکی از آن‌ها موجود نباشد، آنگاه سایر تروپ‌های این زیرمجموعه وجود نخواهند داشت. مایکل لاکس به این نکته اشاره می‌کند که:

«هر تروپ در هسته شیء جزئی متعارف به‌گونه‌ای است که وجودش نه تنها متضمن وجود همه تروپ‌های دیگر در هسته است، بلکه مستلزم هم‌حضوری‌اش با تروپ‌های دیگر نیز هست و این تعهدات دقیقاً ادعا می‌کند که به خاطر وجود داشتن (این) تروپ، هم‌حضور با دیگر تروپ‌ها است. اما، پس هر تروپ در هسته شیء متعارف دقیقاً فرم یکسانی از هویت را به شیء اعطا می‌کند. زیرا ضرورتاً یک جزئی متعارف با هر یک از تروپ‌ها در هسته‌اش به‌گونه‌ای است که صورت کلی هویت همراه با کل هسته را دارد» (Ibid, p 22-23).

نتیجه‌ای که لاکس در ادامه از این تحلیل می‌گیرد این است که ما در نهایت با یک کل تجزیه‌ناپذیر^{۵۲} یا تحلیل‌ناپذیر^{۵۳} روبرو هستیم. زیرا هیچ‌یک از تروپ‌ها نمی‌توانند جدای از یکدیگر وجود داشته باشند. دلیل اینکه رسیدن به چنین هویت تحلیل‌ناپذیری، تهدیدی برای نظریه سیمونز محسوب می‌شود، این است که در این صورت تروپ‌ها به لحاظ متافیزیکی بر شیء مقدم نخواهند بود و سازنده هویت شیء نیستند. بنا بر ایده نظریه بسته‌ای به‌طور کلی ویژگی‌ها (به‌طور دقیق‌تر ویژگی‌های محض یعنی وجود ویژگی‌هایی که وجود شیء را پیش‌فرض نمی‌گیرند) به لحاظ متافیزیکی بر شیء به‌عنوان یک کل

مقدم هستند و آن‌ها مقوم‌های سازنده شیء هستند که هویت آن را می‌سازند. درحالی‌که در ایده سیمونز ما با هویتی روبرو هستیم که تروپ‌ها در آن ضرورتاً کنار یکدیگر هستند و به دلیل آن‌که شیء به‌عنوان یک کل چنین هویتی را دارد، چنین تروپ‌هایی حضور دارند. درواقع در این وجود‌شناسی، ما علاوه بر وجود تروپ‌ها، به وجود هویت‌هایی دیگر به‌عنوان بلوک‌های سازنده جهان هستی معتقد شده‌ایم، شاید هویتی شبیه هویت انواع ارسطویی.

برای روشن‌تر شدن بحث استدلال بیان‌شده را با در نظر گرفتن رابطه R میان تروپ‌های هسته، بازسازی می‌کنم:

مقدمه ۱: اگر رابطه R برقرار باشد یک هویت غیرقابل انحلال داریم. زیرا تروپ‌های هسته نمی‌توانند جدای از یکدیگر موجود باشند.

مقدمه ۲: اگر هویت غیرقابل انحلال داشته باشیم آنگاه دیگر نظریه بسته‌ای نداریم. زیرا دیگر مقوم‌ها به لحاظ متافیزیکی بر کل مقدم نیستند.

نتیجه: با در نظر گرفتن رابطه R ، نظریه سیمونز یک نظریه بسته‌ای نیست و علاوه بر تروپ‌ها قائل به وجود هویت‌هایی تحلیل‌ناپذیر به‌عنوان یک مقوله جدید شده است. به نظر می‌رسد که می‌توان چنین اشکالی را بر ایده سیمونزی پذیرفت. در پایان باید خاطرنشان کرد که سیمونز در این نظریه خود را ویژگی‌های چگونگی محدود می‌کند. در صورتی‌که تمایز میان ویژگی‌های چیستی و چگونگی را بپذیریم، شاید بتوان از این منظر هم این نظریه را موردنقد قرار داد.

۴- نتیجه‌گیری

در اینجا تلاش می‌کنیم تا با الهام از نظریه هسته‌ای سیمونز پیشنهادهایی جهت اعمال اصلاحاتی در نظریه ارسطویی بیان کنیم. ابتدا باید گفت که مقدمات زیر را می‌پذیریم:

۱. میان کلی‌های چیستی و کلی‌های چگونگی تمایز وجود دارد. دو جمله «سقراط انسان است» و «سقراط شجاع است» را به دو شکل می‌توان تفسیر کرد. اولی را به اینکه سقراط شیئی است که هویت آن انسان است و دومی را به این‌که سقراط ویژگی شجاع بودن را دارد. جمله اول را نمی‌توان به شیوه دوم تفسیر نمود. زیرا در این صورت باید بگوییم که

سقراط ویژگی «انسان بودن» را دارد. اما به نظر نمی‌رسد که سقراط امری فراتر از انسان بودن باشد که بخواهد آن ویژگی را داشته باشد. با از دست دادن ویژگی «انسان بودن» چیزی باقی نخواهد ماند. (تغایر هویتی میان انسان و سقراط نیست).

۲. کلی‌های چیستی نمی‌توانند برساخته‌ای از کلی‌های چگونگی باشند. زیرا ویژگی‌های چگونگی نمی‌توانند هویت‌ساز باشند و آن قدر غنی نیستند تا بتوانند مفهوم انسان را بسازند و حقیقتاً به دلایلی مانند «برهان چیستی و چگونگی» میان این دو ویژگی تمایز مقولی وجود دارد.

۳. می‌توان پذیرفت که اوصاف چگونگی متأخر از نوعی هستند که شیء بدان تعلق دارد اما دشوار به نظر می‌رسد که چنین تأخری را برای اوصاف چیستی هم بپذیریم. مثلاً می‌پذیریم که سقراط به این دلیل دارای دو پا است که انسان است اما در پذیرش این که ناطق است به این دلیل که انسان است، تردید داریم.

۴. به نظر می‌رسد که کلی‌های چیستی خود اموری قابل تحویل باشند، به‌عنوان مثال می‌توان انسان را به مجموعه‌ای از ویژگی‌های جسمانی بودن، نامی بودن، متحرک بالا رده بودن و ناطق بودن تحلیل کرد. همچنین، به نظر می‌رسد که سقراط نه تنها کلی انسان را نمونه دار کرده است، بلکه کلی حیوان را هم نمونه دار کرده و نمی‌توان گفت که وی کلی حیوان را مصداق بخشیده است. همچنین بعید به نظر می‌رسد که هر کدام از این ویژگی‌ها به لحاظ معنایی متأخر از نوع انسان باشند و از آن مشتق شوند، بلکه مقوم آن هستند و همه این ویژگی‌ها به طریقی در تعیین هویت شیء دخالت دارند.

پیشنهادی که شاید بتواند از کلی انسان یک هویت یکپارچه و غیرقابل تحویل بسازد آن است که مانند سیمونز شیء را به دو بسته تقسیم کنیم. ویژگی‌های چیستی تنها ویژگی‌های تشکیل دهنده هسته هستند. حال می‌توان با معرفی نمودن رابطه‌ای یا دقیقاً مانند R یا شبیه به آن بین کلی‌های چیستی وجود هویتی تحلیل ناپذیر را در نظر گرفت. ملاحظه شد که در نظر گرفتن رابطه R منجر به باور به هویت‌هایی تجزیه‌ناپذیر می‌شود. شاید بتوان رابطه‌های دیگری نیز تعریف نمود که چنین خاصیتی را به دنبال داشته باشند. یافتن چنین رابطه‌ای نیازمند بررسی‌های بیشتری است.

یادداشت‌ها

1. Ontological analysis of concrete particulars
2. Properties
3. Attributes
4. Qualities
5. Wholes
6. Constituents

۷. نظریات دیگری مانند نظریه اتمیسم و نظریه ماده و صورت نیز مورد بحث قرار گرفته‌اند. تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند، این دو نظریه در دوران معاصر کمتر مورد توجه هستند.

8. Bundle Theory
9. Substratum Theory
10. Aristotelian Substance Theory
11. Reducible
12. Kind
13. Irreducible
14. What objects are there?
15. Ontological categories
16. Identity of Indiscernibles
17. Excessive essentialism
18. Counterpart Theory
19. Absolutism
20. Perdurantism
21. Endurantism
22. Nuclear Theory

۲۳. Peter Simons (۱۹۵۰-) فیلسوف انگلیسی و استاد بازنشسته ترینتی کالج دابلین است. پژوهش‌های او در زمینه متافیزیک و وجودشناسی است.

۲۴. با توجه به وجود محدودیت در حجم مقاله از توضیح این که چگونه این دو نظریه از این سه اشکال عبور می‌کنند، صرفنظر کرده‌ایم. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به لاکس، ۲۰۱۶، فصل سوم.

۲۵. E. J. Lowe (۱۹۵۰-۲۰۱۴) فیلسوف انگلیسی و استاد دانشگاه دورهام بود. وی یکی از فیلسوفان پیشگام در عصر خود بود و در زمینه‌های متافیزیک، فلسفه ذهن، فلسفه زبان و تاریخ فلسفه مدرن پژوهش می‌نمود.

26. Universal problem
27. Extreme nominalism
28. Realism
29. Moderate nominalism
30. The four-category ontology
31. Mode

۳۲. Donald Cary Williams (۱۸۹۹-۱۹۸۳) فیلسوف آمریکایی و استاد دانشگاه‌های کالیفرنیا و هاروارد بود. وی از مدافعان وجودشناسی واقع‌گرایانه بود و با بیان نظریه تروپ به شهرت رسید.

۳۳- به‌عنوان نمونه ر.ک:

Hoffman and Rosenkrantz, 2003, Chapter 1.

34. Instantiation

35. Characterization
36. Ontological square
37. What-universals
38. How-universals
39. Characterizing
40. Characterizable
41. Instantiable
42. Instantiating
43. Exemplification

۴۴. برای توضیح بیشتر ر.ک:

Lowe, 2006, p 40.

۴۵. در این مقاله هر زمان واژه «ویژگی‌ها» به تنهایی به کار رفته است، مقصود ویژگی‌های غیر جوهری یا غیر نوعی است.

46. Argument from Instantiation
47. Dobbin (نام خاص برای یک اسب)
48. Property-instances
49. Co-instantiated
50. Inner core
51. Outer fringe
52. Indissoluble
53. Unanalyzable

منابع و مآخذ

- Aristotle, (1999), *Aristotle's Logic (Organon)*, translated by Adib Soltani, Mir Shams-e-din, Tehran: Negah Publications. [In Persian]
- Armstrong, David M. (2005) "Four Disputes about Properties", *Synthese*, Vol. 144, No.3, p 309-320. [In English]
- Broackes, Justin (2006), "Substance", *Proceedings of the Aristotelian Society*, Vol. 106, p 133-168. [In English]
- Broackes, Justin and Hacker, Peter (2004), "Substance", *Proceedings of the Aristotelian Society, Supplementary Volumes*, Vol. 78, p 41-63. [In English]
- Hoffman, Joshua and Rosenkrantz, Gary S. (2003), *Substance: Its Nature and Existence*, London and New York: Routledge. [In English]
- Loux, Michael, J., (2015), "An exercise in constituent ontology", in Galluzzo, Gabriele and Loux, Michael, J. ed., *The Problem of Universals in Contemporary Philosophy*, United Kingdom: Cambridge University Press. [In English]

- , (1978), *Substance and Attribute*, Holland: D. Reidel Publishing Company. [In English]
- , (2001), *Metaphysics: Contemporary Readings*, London: Routledge. [In English]
- , (2016), *Metaphysics: a contemporary introduction*, translated by Afroogh, saleh and Pour Ismaeil, Saleh, Tehran: Hakmat. [In Persian]
- Lowe, E. J. (2006), *The Four-Category Ontology*, Oxford: Oxford University Press. [In English]
- , (2009), *More Kinds of Being*, Second Edition, United Kingdom: Wiley-Blackwell. [In English]
- , (2015), “In defense of substantial universals”, in Galluzzo, Gabriele and Loux, Michael J. ed., *The Problem of Universals in Contemporary Philosophy*, United Kingdom: Cambridge University Press. [In English]
- Morland, J. P. (2001), *Universals*, United Kingdom: Acumen. [In English]
- Van Cleve, James (1985), “Three Versions of the Bundle Theory”, *Philosophical Studies*, Vol. 47, p 95-107. [In English]

How to cite this paper:

Seyed Kamran Foad Marashi and Abdorasool Kashfi (2020). Ontological Analysis of Concrete Particulars: Bundle Theory and Categorical Aristotelian Substance Theory, *Journal of Ontological Researches*, 8(16), 59-78.

DOI: 10.22061/orj.2020.1204

URL: http://orj.sru.ac.ir/article_1204.html

